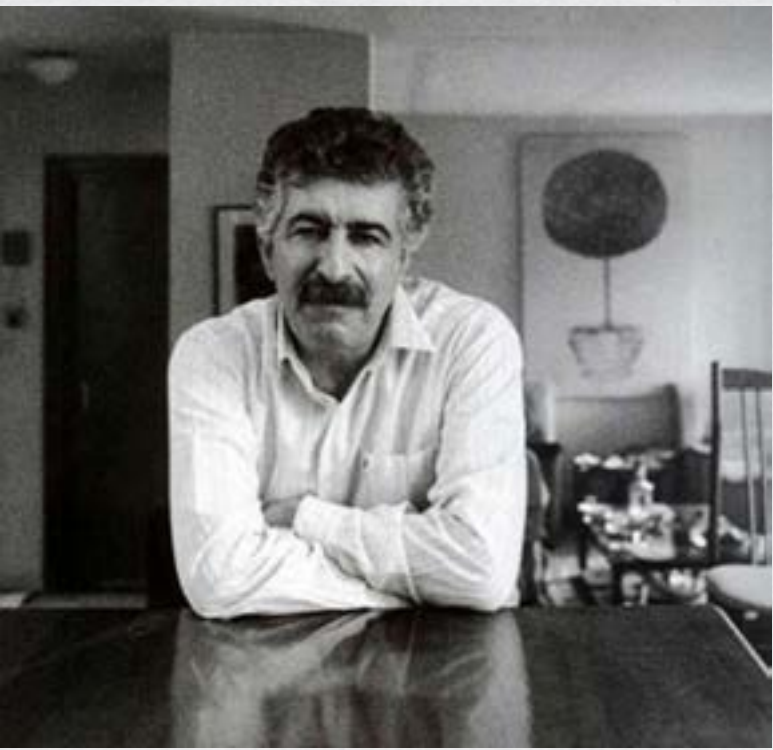


شاعر ایلیاتی دشتستان

یادی از منوچهر آتشی، شاعر و روزنامه‌نگار فقید بوشهری که ۲۹آبان ۱۳۸۴ از دنیا رفت



یکم/ شروه‌های پنهانی

سن و سالی نداشت که با شروه‌های فایز دشتستانی، بیدل‌شد.اوباحزن‌واژه‌ها عجین بود. از وقتی چشم‌باز کرده بود. از لالایی مغموم مادرانه‌های جنوبی‌گرفته تا شروه‌های فایز. اورا بی‌اراده تسلیم‌اوزان رازآلود شعر و شاعری کرده بود. توی آن وسعت‌بی‌نهایت جنوب،تاجشم‌کاری‌می‌کردسراب بود و نخلستان و شعر رو به هر سمتی می‌برد. دستش تنها به خوشه‌های قافیه می‌رسید. باسواد شدنش هم قربانی با ادبیات داشت. توی مکتب‌خانه قدیمی دشتستان، او بود و بوستان و گلستان سعدی. بعد راهش رسید به دبیرستان بوشهر. دبیرستان سه‌کلاسه‌ای هم سن‌وسال دارالفنون که چهره‌های ماندگار جنوب روزی پشت نیمکت‌های چوبی فرسوده‌اش درس می‌خواندند. منوچهر هم رو به همان تخته سیاهی درس خواند که صادق چوبک و نجف دریابندری درس خوانده بودند. او همان روزهای دبیرستان هم شعر می‌گفت. شعرهایی که گاه‌روی روزنامه‌دیواری مدرسه می‌آمد و گاه توی دفترچه شعرش مخفی می‌ماند. سروده‌هایی به یادگار از عشقی نافرجام در ایام نوجوانی. هیچ‌کس نمی‌دانست این شعرهای دست‌وپاشکسته اما پراحساس که داشت از منوچهر یک شاعر تازه‌کار می‌ساخت. حاصل یک پیوند روحی سفت و سخت بود. منوچهر در کوچه‌پس‌کوچه‌های همان روستایی که زیرلب راه می‌رفت و سعدی می‌خواند. عاشق شده بود. عاشق دختری دل‌پاک که سرمشقاثرانه‌های او بود. حالا حزن شعرهای منوچهر به شروه‌های فایز شانه می‌زد و هزار آوازه‌خوان جنوبی در سینه‌اش عود می‌نواختند.

دوم/ آهنگی دیگر

فریدون مشیری. سردبیر صفحه ادبی مجله روشن‌فکر بود. ایام، ایام جدال میان‌هواداران شعر نو و کهن بود. این میان، یک شاعر ناآشنای بوشهری، هفته‌ای یک‌بار شعرهایش را می‌فرستاد تهران. دفتر روزنامه، برای چاپ در صفحه ادبیات. رضا سیدحسینی با فریدون مشیری همکار بود.

هر شعر تازه‌ای که به روزنامه می‌رسید، قند چای عصرانه آن‌ها بود. این مابین، کاغذهای منوچهر آتشی، بوی شرجی جنوب می‌داد. واژه‌هایش گرم بود و از میان تصاویر بدیع و به هم پیوسته شعرهایش، گاه نخل‌های درهم‌تنیده‌ای به چشم می‌خورد که آدم دلش هوای بندر می‌کرد. انگار نیما یوشیج بار دیگر در جنوب متولد شده باشد. شعرها، دل از رضا سیدحسینی برده بود. یک روز آمد خانه از گوشه چمدان، دوهزار تومان پس‌انداز عیالش را که به نیت خرید خانه کنار گذاشته بود. برداشت. برد چاپخانه و اولین مجموعه شعر منوچهر آتشی را با عنوان «آهنگ دیگر» فرستاد

زیر دستگاه چاپ. اسم خودش را هم به عنوان ناشر، ضمیمه جلد کرد. منوچهر حالا فقط باید مقدمه‌ای می‌نوشت. این اولین کتاب او بود. اولین اثر از سال‌ها سکوت و سرودن و سوختن: «بالاخره کتابی که آن همه دغدغه‌آن لحظات زندگی دردبار مرا در برابرتر کرده بود، به همت دوستی که حتی

سوم/ در شلوغی‌های پایتخت

ای کاش هرگز به تهران نمی‌آمد. کاش ناگزیر، هم رنگ شلوغی‌ها و دغدغه‌های پایتخت نمی‌شد. آمده بود برای ادامه تحصیل. ادبیات انگلیسی می‌خواند، اما به موازاتش حضور در گدعه‌های شاعرانه، سمت و سوی او را عوض

درنگی بر دیدگاه منوچهر آتشی درباره ادبیات دفاع مقدس

حماسه مقاومت

داستان نویسی در ایران هنوز سابقه چندانی ندارد و داستان‌سرایی از جنگ بسیار کم سابقه‌تر از آن است. درحقیقت آنچه ما امروز به عنوان ادبیات جنگ از آن یاد می‌کنیم، بیشتر

منوچهر آتشی عنوان ادبیات مقاومت یا حماسه مقاومت را شایسته جنگ تحمیلی هشت‌ساله می‌دانست. بخشی از دیدگاه این شاعر فقید را درباره ادبیات دفاع مقدس می‌خوانیم:

خواب کوه

چکامه

آیا تو بازگشته‌ای؟

آبی که پای کوه خارا می‌شست

و شکل فاخته را

وقتی چاقو دسته‌اش را می‌برد

درنگی بر سربال جنایت‌های خون‌بار زیر پوست جامعه

در هفته گذشته، انتشار چند خبر تکان‌دهنده از جنایاتی خونین در نقاط مختلف کشور، افکار عمومی را بسیار برآشفته؛ خشونت عربانی که از شمال تهران تا

باسوج پهن شده و بی‌آنکه هیچ الگوی مشخصی داشته باشند، اغلب در بطن خانواده‌ها رخ می‌دهد. این وقایع، سایه‌روشن‌های تأمل‌برانگیزی را به دنبال دارد که تحلیل‌گران را به چالش می‌کشد و در فضای مجازی موجی از تأثر ابرمی‌انگیزد.

کانون خونین خانواده

در شمال تهران، یک‌وکیل، همسر خبرنگارش را با چاقو و دمیل به کام مرگ می‌فرستد و گفته می‌شود که اختلافات خانوادگی و زناشویی به این موضوع منتهی شده است. در همین هفته، مرد دیگری، فقط چند کیلومتر آن‌سوتر، همسر و پسرش را به قتل می‌رساند، در حالی که تنها دخترش از چنگال او گریخته است. فقط به فاصله چند روز از این فجایع، برق تیغ خشم این خشونت بین خانه و جامعه مدام در حال تکرار است. در باسوج نیز متعسکی می‌شود. یک پزشک متخصص قربانی خشمی شده است که قاتل در فضای مجازی آن را انتقام مرگ برادرش اعلام و از این عمل با افتخار و مباهات یاد کرده است. عجیب‌تر از همه این بود که خبر رسید یکی از خوانندگان ایرانی مقیم لس‌آنجلس، پس از بازگشت به ایران در شرایطی مشکوک به قتل رسید.

قربانیانی از تمام اقشار

اگر این موارد را در کنار اخبار مربوط به جنایت‌های پرازدید گاوهیگاه در سال‌های اخیر قرار دهیم، فقط یک گزاره را می‌توان قطعی قلمداد کرد و

مجدد ادیبی
روزنامه‌نگار

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
● صاحب امتیاز: مهرداد رشیدی
● مدیر مسئول: سید مهتم موسوی مهر
● سردبیر: سید مسعود طالع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی
● ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۱۵- ۸۸۸۸ ۳۷۲-۰۵۱
● نمایر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۰۵۱
● روابط عمومی: ۰۳۸۴۸۳۷۵۲-۰۵۱
● شماره پیامک: ۷۷۸۹۰۳۰۰۰

SHAHRRARANEWS.IR

۳شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photosahr.ir

سایت شهرا را نیز از راه اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

۵۶٪ رطوبت هوا

۸° ↑ ۱۹°

صبح ۶ ظهر ۱۴ عصر ۹ شب ۱۰

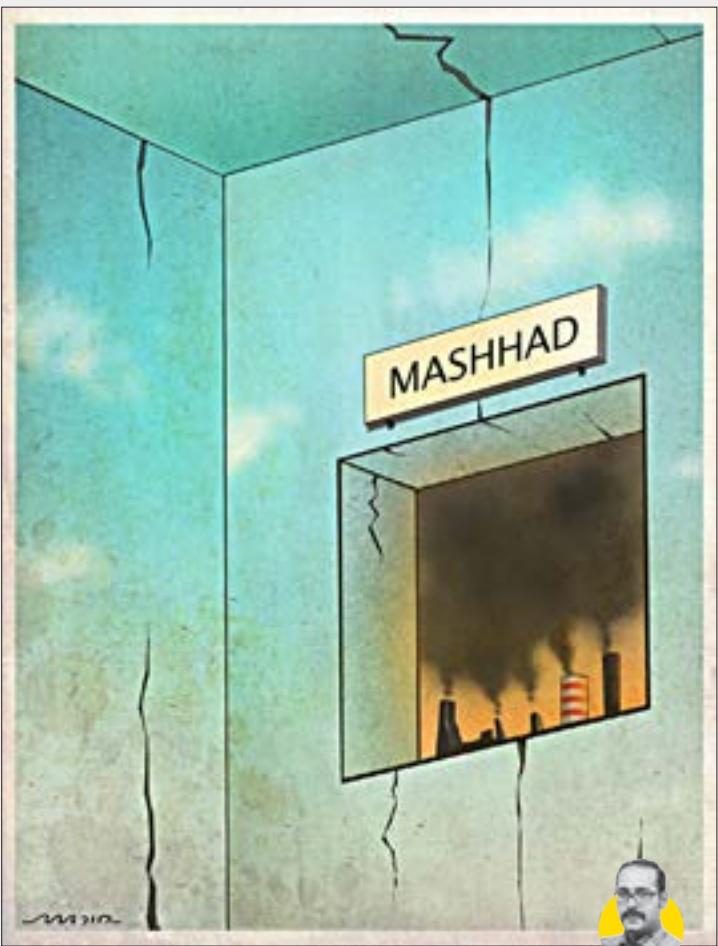
اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۱۷:۰۱ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۳:۰۰

● غروب آفتاب ۱۶:۲۰:۴۹ ● اذان صبح فردا ۰۴:۴۴:۰۲

● اذان مغرب ۱۶:۴۰:۳۱ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۴:۱۴

کارتون شهر



معاون سازمان محیط زیست: تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، اهواز، کرج

مجدد ادیبی

و اراک آلوده‌ترین کلان‌شهرهای کشور هستند.

استوری گرام

حکایت پدر و پسری و شعله‌های رنگارنگ

با فلاسک چای و قند روی یک صندلی نشسته است و سوختن آزمایشگاهش را تماشا می‌کند. آهسته جلو رفت و پس از سلام و احوال‌پرسی گفت: پدر، حالتان خوب است؟

ادیسون گفت: عالی.

پسر ادیسون گفت: خیلی بد شد.

ادیسون گفت: این حرف رانزن. بیا و در کنار من رنگ آمیزی شعله‌ها را تماشا کن ولدت ببر ببین. آن شعله‌های بنفش ناشی از سوختن پتاسیم است و آن شعله‌های زرد ناشی از سوختن گوگرد و فسفره‌آه. آن شعله نارنجی را نگاه کن...

کاش مادر ت اینجا بود و این منظره زیبا را می‌دید. پسر ادیسون که حیران مانده بود گفت: پدر، تمام دارایی‌ات در آتش می‌سوزد و تو از زیبایی شعله‌ها می‌گویی؟

به من بگو راز این درک عمیق و رضایت قلبی چیست که با آن تلخ‌ترین منظره‌ها را نیز زیبا می‌بینی؟

ادیسون گفت: بیمه.

پسر ادیسون گفت: بیمه؟

ادیسون گفت: همین هفته پیش آزمایشگاه و کارخانه را به مبلغی گزاف بیمه حوادث غیرمترقبه کردم.

پسر ادیسون وقتی راز درک عمیق و رضایت قلبی ادیسون را دانست، پرید و از سر کوچه نیم‌کیلو تخمه آفتابگردان خرید و یک صندلی آورد و کنار پدر نشست و تخمه‌ها را شکست و پدر و پسر از زیبایی شعله‌های رنگارنگ لذت بردند.

توماس ادیسون مبتکر مشهور و مخترع اختراعات بسیار از جمله لامپ رشته‌ای، در سن میان‌سالی موفق شد به واسطه اختراعات بی‌شمار خود به درآمد قابل توجهی دست پیدا کند و در سن پیری کارخانه‌ای بزرگ و آزمایشگاهی مجهز راه بپزند تا هر روز با عشق و علاقه در آزمایشگاه اختراع جدید کند و با کمک مهندسان در کارخانه به تولید انبوه برساند. هرچند که این اواخر به دلیل واردات از چین، دچار شکست‌های پی‌درپی و فروپاشی مالی شده بود.

شب‌ای از شب‌های رئیس اداره آتش‌نشانی با فرزند ارشد توماس ادیسون تماس گرفت و به او اطلاع داد که آزمایشگاه پدرش در آتش می‌سوزد و مأموران آتش‌نشانی تمام تلاش خود را کرده‌اند. اما تا این لحظه نتوانسته‌اند آتش را مهار کنند و اکنون در تلاش‌اند که آتش به ساختمان‌های مجاور سرایت نکند. وی از فرزند ارشد ادیسون خواست تا مراتب را به آرامی به پدرش منتقل کند.

فرزند ادیسون با خود اندیشید اگر اکنون با پدرش تماس بگیرد و خبر آتش‌سوزی را به اطلاع او برساند، او سکنه خواهد کرد. پس از اطلاع‌رسانی منصرف شد و خود به محل حادثه رفت. وقتی به محل حادثه رسید و شدت آتش‌سوزی را مشاهده کرد برجا خشکید، اما ناگهان پدرش را دید که در مقابل ساختمان آزمایشگاهش

شده که رد خون هر روز پررنگ‌تر شود. کاربرد «چاقو» در این مورد می‌تواند موضوع یک تحلیل نشانه‌شناسانه و نمادین باشد؛ زیرا ارتکاب قتل با این سلاح سرد نشانه‌ای است از بدویت، توحش، فروپاشی روابط انسانی، لبر‌پز خوردن نفرت در کالبد اجتماع و در نهایت بروز جنون آنی که در قالب جنایاتی غیرقابل‌وصف به صفحات حوادث سر می‌زیند.

فرمایشی روانی

برخی معتقدند که چنین حوادثی نشانه یک بیماری عمیق اجتماعی هستند که ریشه‌های آن را باید در انباشت مشکلات اقتصادی، مناسبات اجتماعی و حالات روانی جست‌وج کرد. آنچه امروز بیش از همیشه بدان نیاز داریم، بازسازی ساختارهای اجتماعی در کنار ارتقای خدمات روان‌شناسی و روان‌پزشکی است. تقویت نهاد‌های مرتبط با سلامت روان، حمایت از خانواده‌ها و بازتعریف جایگاه فرهنگ در جامعه می‌تواند نوری در دل این تاریکی برافروزد، هرچند تازمانی که اصل موضوع را نپذیریم و اشتغال‌ها را زیر فرش پنهان کنیم، نمی‌توانیم با مسئله تقابلی عقلانی داشته و نسبت به کاهش آمار جنایت امیدوار باشیم. طبعاً، اگر این علانم را جدی نگیریم، همچنان باید شاهد خبرهای خونین متعددی باشیم؛ هفته‌هایی که طی آن‌ها «چاقو»، نه به عنوان ابزار، بلکه به عنوان آلت قتل، نقش پررنگ‌تری در اخبار ایفا خواهد کرد.

پناهگاه و محل آرامش باشد. اماگاهی به صحنه‌ای برای وقوع مهیب‌ترین کابوس‌ها بدل می‌شود.

وقتی همه خوابیم

بزرگ‌ترین مسئله اجتماعی در رابطه با چنین جرائمی، این است که صرفاً در حد اخبار صفحه حوادث باقی می‌مانند و تبدیل به آماری منسجم نمی‌شوند تا بنیاد نظری لازم برای ارائه تحلیل‌های دقیق را در اختیار پژوهشگران قرار دهند. در شرایطی که از دوده قبل تا امروز تقریباً همه چیز در رسانه دگرگون شده، نوع پرداختن به این موارد عیناً ثابت مانده و به شرح خبر کمی توضیحات

را از هستی ساقط کرد. سیاست‌مداری که همسر جانش را به گلوله بست و تعداد بسیاری از قتل‌های ناموسی، عجیب‌ای که بیشتر این وقایع در بستر خانواده رخ می‌دهند، کانونی که مثلاً باید خشن درباره جزئیات و اظهارات یک مقام انتظامی یا قضایی محدود می‌شود.

این دقیقاً همان رویکردی است که در صفحه حوادث جریان دارد و یک مرحله ماقبل تحلیل باقی می‌ماند.

به نظری می‌رسد که جامعه ایرانی، از مرد و رسانه‌ها گرفته تا مسئولان، خودش را در برابر حوادث هولناک به ندیدن می‌زند و همین موضوع باعث